



کالید مادوم
به قلم اهورا تابش

RASHAY.IR
DEZ BY TIFANI



نام دینوشته: کالبد مادرم

ژانر : تراژدی

نویسنده: اهورا تابش

طراح کاور: TIFANI

فایلر: TIFANI

مقدمه:

«هنگامی که کالبد مادرم را شکافتند

گویی تمام دلش، برای من سوخته بود!»

دلش خوشبخت نبود زیرا من مرتکب شده‌ام

بگذار بهمن یخزده نسیان

مرا در کام خود فرو ببرد که او را خوشبخت نکرده‌ام!

من به آن خ*یانت کردم

از این رو که هیچ‌وقت خوشبخت نبوده است... .



ای گلی که برگ‌های سفیدت درون تاریکی مطلق می‌درخشد؛
گیسوان مادرم هرگز سفید نبودند.
گل قاصدک، مادر گیس زردم را هیچ‌وقت نیامد...
ای ابر بارانی، بر فراز ما آیا می‌پلکی؟
مادر ساکت من بر هرکسی می‌گرید.

مادرم، من آمدم
با وضعی آشفته و دل‌نگران از مسیر طولانی
با پیراهنی که دیگری چیزی جز تار و پود از آن نمانده است...
پیراهن طرح‌دار سفید رنگ که برایم بافتی!
خیلی وقت است که رشته‌هایش از هم گسسته است.

راشای



چیزی نمی‌دانستم، سخت در حیران مانده بودم.
از اطراف خود،
آسمان، برگ‌ها، درختان و خدا
پرسیدم
آیا می‌توانستم؟
چیزی نمی‌گفتند.
آه در خانه‌ی ما
در این شهر غریب
مادر من با گریه می‌خفت.
آری، دانستم... .

خاطر من سرشار است
از یاد مادرم که به صبح می‌نگرد.
در پشت اتاقک آینه‌ای زندگی خویش
بی خبر از آن‌که قرار است
نظاره‌گر سقراط باشد... .



در این چارچوب ایستاده‌ام
غروب می‌شود...
باران در حال گریختن است؛
مادرم بر زمین می‌نشیند و ناتمام گریه می‌کند
کل سالیانش در پی غروبی دلگیر بود تا برای من گریه کند.

مادرم در همان چهارچوب
خوشبختی خود را همراه با من گفته بود
سال‌های بعد در خیابانی که انتهای آن را نمی‌دانستم، گم شدم
گویی سایه‌ی روشن ابر به خانه‌ی ما سقوط کرده بود.
صدای برگ‌ها را می‌شنیدم
زبانم لکنت داشت
گریه بر من عارض شده بود و مادرم
در آن روز پاییزی وفات یافت... .



هیچ‌روزی از عمرم برای من آن‌قدر پارینه نبود
مادرم بر خود، شاید هم بر ما گریسته بود.
مادرم از دردها رها شده بود.
او را در تنگایی گود تشییع کردیم،
آنگاه بود که بر سر ما زنبق‌های ارزانی از ترس و وحشت نازل شده بود... .

تمام شب با خواهرم امید پرواز داشتیم،
انکار انسان بودن می‌کردیم که پرواز برایمان ممکن نبود.
خواهرم هراسان بود، خود را از بام به کوچه انداخت... .
من دیگر او را ندیدم
مثل مادرم که از بلندی صبح به شب خود را رها کرده بود.

راشای



مادرم!
من هراسان و تنها هستم،
مدام از این کوچه به آن خیابان می‌روم...
اما حوصله می‌کنم
شاید معجزه‌ای رخ داد
رنگ اتاق‌ها به خودی خود سفید شدند... .

مادرم لبخندی بزن که لبخند را بسیار دوست دارم
بسیار به گریستن گریسته‌ام!
با دیدگان آمیخته به اشک اتاق‌ها را دوباره به رنگ سفید می‌بینم.
و در آخر بوته‌های اطلسی گل می‌دهند.

راشای



خانه را غروبی دلتنگ‌کننده به خود گرفته بود
مثل اکنون که تنگ است دل من
من به خود آمدم و دیدم که یک روز گذشته است
آه!
مادرم زود بر می‌گردد.

و این مادرم بود
زنی در این زمین آلوده با رشته‌های آبی در چشمانش
مایوس و ناامید
با دستانی کارکشته
زمان گذشته است و مادرم نجات‌دهنده لحظاتم
در ژرف خاک پذیرنده، در گور خفته است.

راشای



و در این غروب بارور شده از سکوت
در محفل عزای زنبق‌های ارزانی
در «اجتماع سوگوار تجربه‌های پریده رنگ.»
صبور و سرگردان گفتم:
-او دیگر زنده نیست! مادرم دیگر زنده نیست!
در کوچه نسیم پاییزی می‌آید.

« چرا نگاه نکردم؟
انگار مادرم گریسته بود آن شب.»
مادرم را در آینه می‌دیدم،
پاک و درخشان بود، مرا صدا کرد
تمام لحظات با او سعادت بود؛ دست‌هایش ویران شده بود... .
گیسوانش در باد شانه می‌خورد، مادرم گفت:
- دیگر تمام شد!
پیش از آن‌که بدانم اتفاق افتاده بود، باید تسلیتی برای خود می‌فرستادم.



مادرم
اینک، تو آنجا در نهایت بی‌گناهی
صورتت حالت گرفته‌ای به خود دارد!
در میان گل‌های اطلسی
نور دمیده از خورشید به چهره‌ات می‌تابد...
و « این آخرین بهار توست بر روی خاک »

پسرت هنوز کوچک است و
سر بر حلقه‌ی بازوانت می‌گذارد...
به روی تو می‌خندم
چیزی به من می‌گویی
آوخ که واژگان دیگر گم شده‌اند...

راشای



و اکنون باران به شیشه‌ی پنجره‌ی ما می‌خورد
قطره‌های اشکم هستند که از اینجا به سمت آسمان رفتند.
دلتنگ مادرم هستند
اتاقم بوی دلتنگی می‌دهد
و از دلتنگی گریه سر می‌دهم

در این خانه دیگر حرف‌های مادرم نیست
دیگر حرف‌های دلنشین و آرام‌بخش به گوشم نمی‌رسد؛
آسمان مادرم دیگر آبی نیست
از این جا می‌گریزم
از گم شدن نمی‌ترسم!

و در آخر
به یاد روح مادر جوانم، آنکه آفتاب مهرش در آستانه قلبم، همچنان پابرجاست و
هرگز غروب نخواهد کرد.

پایان.



این فایل توسط سایت و انجمن تخصصی رمان
و ادبیات راشای تهیه و تنظیم شده است.

❖ آدرس وب سایت راشای: <https://rashay.ir/>

❖ اینستاگرام: rashay.ir

❖ روبیکا: rashay.ir

❖ تلگرام: rashay.ir

- جهت دانلود رمان و کتاب‌های بیشتر به سایت راشای مراجعه کنید.
- همچنین چنانچه نویسنده هستید؛ جهت انتشار اثر خود در راشای عضو شده و سپس اترتون رو برای ما ارسال کنید.